



اعلامیه کمیته مرکزی
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

از اوین تا کهریزک

بیاد کشتگان سال شصت و هفت

در آستانه بیست و یکمین سال کشتار زندانیان سیاسی در زندانهای حکومت اسلامی ایران قراردادیم .
کشتاری که به فتوا و حکم بنیان گزار جنایتکار حکومت اسلامی ایران ، روح الله خمینی انجام گرفت ، نشان داده است که اسیر کشی و یزگی بارز این نظام است .
نظامی که در همه ابعاد خود ضد ارزش و ضد انسان است و بقایش جز با تداوم شکنجه و تواب سازی ، کشتار و تجاوز و جنایت مقدر نیست .

بقیه در صفحه 2

جنبش با کدام گفتمان ؟

نسبت سازمان یابی فرومی و پلاتفرم واحد

تقی روزبه

اخیرا هیئت سیاسی-اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بیانیه ای منتشر کرده است با عنوان فروم شکل مناسب سازمان یابی جنبش اعتراضی* . این بیانیه شامل پلاتفرمی است با مواد زیر:

۱. عدم مشروعیت دولت کودتا، منزوی کردن و طرد آن

۲. تامین آزادی بیان، مطبوعات، اطلاع رسانی، اجتماعات، تظاهرات و فعالیت احزاب و آزادی های اجتماعی برپایه حقوق بشر

۳. برگزاری انتخابات آزاد زیر نظر سازمان های بین المللی

۴. مجازات عاملین سرکوب و کشتار

این بیانیه هم چنین اضافه می کند پلاتفرم اگر بخواهد مطالبات به مراتب فراتر از آنچه گفته شد را دربر گیرد و یا خیلی محدودتر از این برنامه باشد، موجب حذف این و یا آن گرایش فکری - سیاسی خواهد شد و به تضعیف جنبش اعتراضی خواهد انجامید. بقیه در صفحه 3

خواست انقلاب

نقد و بررسی اثر جان هالووی : " تغییر جهان بدون کسب قدرت: مفهوم انقلاب در روزگار ما "

نوشته : مایک گونزالز

برگردان: ح. ریاحی

قیام زاپاتیست ها در مکزیک در ماه ژانویه سال 1994 برای جنبش ضد سرمایه داری در سراسر جهان با نوعی بیدارسازی نمادین همراه بود. گرچه این جنبش به واقع پنج سال بعد در تظاهرات سیاتل علیه سازمان تجارت جهانی مورد قبول مردم قرار گرفت، معهذ از پیش تاریخی برخوردار بود که ظاهرا سرآغاز آن را باید در قیام زاپاتیست ها در منطقه ۶ جیپاس سرآغ گرفت. فریاد زاپاتیست ها - یا باستا! - اسم رمزی شد برای نسل جدیدی از شورشیان و مبارزانی که آنرا سر می دادند. به لحاظی، دستمایه نمادین زاپاتیست ها در سادگی ظاهری مقاومت شان ریشه داشت. تفنگ های چوبی و لباس های ساده آن ها، شمائل نوعی از بی گناهی را نشان می داد، این انگیزه ناب برای نسلی گیرائی داشت که تی شرت چه گوارا به تن می کرد و قهرمانان خود را در میان آوازهای معصوماته ی ستم دیدگانی چون ملکوم ایکس و چه [گوارا] سرآغ می گرفت. این سیاست جدید، از انگیزه ی اخلاقی قوی برخوردار بود.

بقیه در صفحه 5

دادخواهی از خاک بیرون آمد و دست جنایتکاران را بر ملا کرد ، لعنت آبادش نامید . آنگاه که مادران و داغدیدگان مدفن عزیزان خود - کشتگان شصت و هفت - را به گلستان خاوران تبدیل کردند و آن را میعادگاه عاشقان ساختند ؛ حکومت به خود می آید و می کوشد با کوبیدن و با خاک یکسان کردن خاوران و خاورانهای ایران در بند فقها، جنایاتش را در تاریکی نگه دارد و آن را به فراموشی بسپارد . اماچه خیال باطلی ! ؟

داغ دیدگان دیروز و امروز و فردا و همه مردمان ایران نه تنها امروز، که نسل بعد نسل این جنایت هولناک را فریاد خواهند زد . و تا کشاندن آمران و عاملان این جنایت در دادگاهی بین المللی بعنوان جنایت کاران علیه بشریت ، از پای نخواهند نشست .

سازمان ما با تمام توش و توانش- هم چون بخش کوچکی از این جنبش بزرگ - هم دست مردمانش ، تا این جنایتکاران را بعنوان مجرمان جنایت علیه بشریت به پای میز محاکمه نکشاند ، از پای نخواهد نشست .

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران
زنده باد سوسیالیسم ، زنده باد آزادی

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران
(راه کارگر)

6 شهریور 1388



از اوین تا کهریزک

این ویژگی تنها مربوط به امروز نیست . تنها به جناحی از حکومت خلاصه نمی شود . این ویژگی از همان آغاز؛ از همان فردای استقرار این حاکمیت سیاه که برگرده انقلابی متناقض نشسته بود ؛ خود را نشان داده و می دهد .

اعدام های بی حساب و کتاب و بدون محاکمه و بدون حضور وکیل از همان آغاز استقرار این حکومت ، آدم ربائی و سر به نیست کردن مخالفان ، کشتارهای خیابانی سالهای شصت و توابع سازیهها ، در هم شکستن و متلاشی کردن شخصیت آدمی و در اوج این جنایات ؛ قتل عام سازمان یافته هزاران اسیر زندانی در سال شصت و هفت و کشتارها و سر به نیست کردنها و حلق آویز کردنهای مخالفان تا به امروز ، نشان داده است و ثابت می کند که زندان کهریزک نه تنها یک استثنا نیست که جلوه بارز و همه جانبه ای از رژیم سرمایه داری حکومت اسلامی ایران است .

حکومت مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه سی ساله است که سراسر ایران را کشتارگاه کرده است . و کشتار اسیران در سال شصت و هفت یکی از فرازهای برجسته آن است . چگونه می توان ادعای آزادیخواهی کسانی را باور داشت که- در بهترین حالت- با سکوت خود بر این جنایت هولناک صحنه می گذارند ! چگونه می توان امید بازگشت به دوره ای را در سر داشت که رهبر بلا منازعش روح الله خمینی ، رهبر بلامنازع کشتار و جنایت و سیاهکاری بوده است !

نتیجه ای که از اختراع " تابوت حاج داوود" تا استقرار زندان کهریزک برای خفه کردن مقاومت به دست می آید این حقیقت تکان دهنده است که این حکومت و آدم کشانش ظرفیت و خلاقیت بالائی از ابتکار برای اعمال شقاوت و بی رحمی دارند !

حکومت اسلامی ایران عینا با همین ترفندهائی که این روزها برای لاپوشانی جنایاتش در کشتار و تجاوز به هر وسیله ای آویزان می شود ، در جریان اسیر کشی سال شصت و هفت هم به هر حيله ای دست زد . در ابتدا محل گورهای دسته جمعی کشتگان شصت و هفت را مخفی کرد . هنگامی که راز این جنایت با دست عزیزی که به

جنبش با کدام گفتمان؟

اگر جنبش در تناسب با ظرفیت و توان تجربه کردنش و با تکیه بر خود آموزی اش به سوی خواست های پایه ای تر حرکت نکند و بخواهد در نقطه ای درجا بزند دیگر قادر نخواهد شد که بیشترین نیرو را حول مطالبات گسترده و رزمنده اش بسیج کند. هم چون وصف حال آن موج خرامانی که می سرود: هستم اگر می روم گزینم نیستم بی تردید در اینجا بحث مشخص ما نه تازاندن جنبش بر اساس میل و پلانتفرم این یا آن جریان بلکه روند تعمیق خود جنبش است. چنین تعمیقی با توجه به انباشت مطالبات برآورده نشده چندین دهه اخیر و ماهیت صلب و رفرم ناپذیر حاکمیت والیته تجربه و آگاهی برآمده از آنها اجتناب ناپذیر است و نگاهی به سیر تکوین مطالبات خود جنبش در طی دو ماه اخیر نیز این ادعا را مورد تأیید قرار می دهد. با این وجود کسانی وجود دارند که تمایل دارند جنبش را ایستا به بینند و بر این اساس با آن برخورد کنند. مثلاً فردی مثل محسن سازگارا با عقبه و اتاق فکرش هر شب در کسوت راهبر خرد خوانده رهنمودهایش را به جنبش و فعالان آن ارائه می دهد و سخت بر این نکته پای می فشارد که مبادا جنبش تا نشاندن رئیس جمهور منتخب - موسوی - به جای دولت کودتا، حتی یک قدم جلو تریود. برای محسن سازگارا و امثال او واقعیتی بنام دینامیزم فرارونده جنبش - جنبشی که تجربه می کند و از تجربه خود می آموزد و از آموزه هایش برای فراترفتن سود می جوید وجود ندارد. گویی عبور از اصلاح طلبان و تلقیات و شعارهای نقطه عزیمت، مغایر با قواعد آکادمیک "علم مبارزه" و میانی استراتژی و تاکتیک آموخته شده است. اما پرسیدنی است برای بیانیه نویسان اکثریت چی؟ بنظرمی رسد که بیانیه نویسان نیز در داشتن نگاه ایستا به جنبش با بینش فوق شریک باشند. آنها به جنبش نه هم چون رودخانه ای خروشان و در حال حرکت که امروزش با دیروز متفاوت است و فردایش نیز می تواند با امروز متفاوت باشد بلکه به مثابه آبی را کدوبی حرکت می نگرند. رویکردی که با انگاره های پیشینی و با بی اعتنائی به ظرفیت ها و فرصت هایی که در متن حرکت بوجود می آید شناخته میشود. و همین مشخصه است که سازمان یابی به شیوه فرومی و متناظر با جنبش به مثابه یک فرایند خود بسنده و قائم به خویش را از یک هدف درخورد به هدفی بیرون از خود تبدیل می کند. و بنیاد فراموش کنیم که زمینه های تراژدی شکست یعنی واگذاری زمام کنترل جنبش به بیرون از خود و به نیروهای بیگانه با خود و حاکم برخورد از همین جا آغاز می شود. بهبود نیست که این بیانیه از جهاتی در شیوه و کنه خود گزیده برداری از پلانتفرم اصلاح طلبان و میرحسین موسوی و تبصره ای بر آن است و همزمانی صدور آن با تلاش های مشابه حامیان میرحسین موسوی و اصلاح طلبان مؤتلف با وی، تدوین تن پوشی برای مهار و هدایت جنبش، نیز نمی تواند تصادفی باشد و بیش از آن ناشی از نگاه مشترک به جنبش است.

نگاه ابرازی به فروم و سازمان یابی جنبش توده ای

آیا برآستی فروم و سازمان یابی جنبشی - شبکه ای فقط یک شکل است که می توان هم چون لباسی آن را به قامت هر پیکری دوخت؟ یا آنکه در آن واحد هم شکل است و هم محتوا. و یا بهتر است بگوئیم لباسی است برآزنده و در انطباق با انسان خود رها و خود فرمان و پامناسباتی برابر انسانی و پیدوار سلطه انسان بر انسان. اما سازمان یابی به شیوه شبکه های موازی اجتماعی و دارای روابط افقی در ماهیت خود نوع کیفی متفاوتی از سازمان یابی است که در انطباق با ابتکارات آزاد و خلاق توده ها قرار دارد که با سازه هایی چون اقلان و گفتگو و سایر پویه های هم آهنگ کننده شناخته می شود. و دلیل همین ویژگی خود بنیاد و خود بسنده بودن نیازی به نیروی غیبی و آمرانه برای هدایت خود ندارد. آنها مردمان - بخوان اتم های سرگردان و منفرد تن فاقد شعور - نیستند که به سرو هادیانی از تبار دیگر نیاز داشته باشند. آنها در عین حال هم پیکر ندهم سر آنها عوام و صغیر و نیازمند به رهبر و ولی نیستند. آنها خود رهبر خویشند و در شبکه های اجتماعی زنده، زیست و تجربه می کنند و از این طریق با هم میگردند و تبادل اند. این شبکه ها را می توان باید تقویت کرد ولی نمی توان نادیده اشان گرفت. پس برای آنها ظرف و مظهر و جدا از هم نیست و در صورت جد شدن و جدا ماندن مسخ و پژمرده می شوند و به قدرتی بیگانه و مسلط بر مردم تبدیل می شوند. جان کلام در سازمان یابی افقی - شبکه ای جدانپذیری قدرت و حق تصمیم گیری برای برداشتن گام های تازه از خود جنبش و تک تک آحاد آن است. قدرت وقتی از جنگ توده ها و از تک آنها جدا شود و بیرون غلطد، به صورت قدرتی قاهر و مسلط بر آنها ظاهر می شود و هیچ تمهید کنترل کننده ای نیز نمی تواند ماهیت آن را در گزیند. یک اقتدار اجتماعی با توزیع قدرت در بدنه جامعه و در تک تک شهروندان معنا پیدای می کند و این نیز خود را در سازمان یابی شبکه ای - افقی متجلی می سازد. و به همین دلیل بانوع سازمان یابی عمودی و مبتنی بر سلسله مراتب که ناظر بر جدائی قدرت از جنبش و از مردم و تمرکز آن در تنوک هرم است بطور کیفی متفاوت است. اولی در خدمت تقویت خود فرمانی و خود حکومتی مردم و زحمتکشان است و دومی با جدا کردن قدرت از تولید کنندگان واقعی قدرت آن را به نیروی بیگانه

نوشته حاضر نقدی است بر تناقضات و محدودیت های این نوع رویکرد؛ اگر قرار باشد هر فرد جریانی پلانتفرمی را روی میزگذار و بهبود دهنده آن را تنها پلانتفرمی بداند که برآزنده قامت جنبش است و کمترین پیشتر از آن را موجب ضعف و ناکامی جنبش از هر دو سو بداند. و از سوی دیگر اگر واقعیت تکثیر و پلورالیستی بودن جنبش را که در پیکر گسترده گرایشات و هویت های متنوع است و لاجرم بالقوه و بالفعل حاوی بی شمار از این نوع پلانتفرم ها در نظر بگیریم؛ آنگاه به بیگانگی این شیوه برخورد با طبیعت این نوع جنبش ها پی خواهیم برد. در واقع شیوه بکار گرفته شده در بیانیه همان شیوه های سنتی و امتحان پس داده ای است که در سوادی مقید ساختن یک جنبش خود جوش و تازنده نفس به گرایشات پیشینی است. گرچه پلانتفرم ارائه شده از منظر میانگین گرفتن و تنزل محتوا نیز مورد نقد است، اما نقداصلی در اینجا نه از موضع فوق و فرار دادن یک پلانتفرم هم خوان بانض جنبش در برابر آن، بلکه ناظر به نفس ارائه پلانتفرم واحد برای کل جنبش - و نه الزاماً برای یک گرایش و یک دسته معین - است. چرا که نقد نخست راه به جایی نبرده و موجب گشودن دور باطل ارائه پلانتفرم در برابر پلانتفرم می گردد که در تحلیل نهائی حاصلی جز پراکندگی جنبش و تکه تکه کردن آن و یا در شق دیگر تحکیم فرادستی یک گرایش بر جنبش و لاجرم تبدیل آن به یک جنبش تک صدائی و غیر دموکراتیک نخواهد داشت. در هر حال هر دو شق مانع موفقیت جنبش در نیل به اهداف رهایی بخش خود می گردد. بنابراین آیا بهترینست برخلاف عادت دیرینه و روال سنتی، به جای میانگین گرفتن از مطالبات و مات و غیر شفاف کردن آنها و یا به عبارت دیگر پرهیز از تلاش برای وحدت کلمه و اختلاط منافع گوناگون طبقات و طیف هایی که موقتاً با جنبش همراه هستند، قبل از هر چیز وجود تنوع گرایشات و رویکردهای گوناگون را چه از نوع تنوعات درون طبقاتی و چه از نوع تنوع بین طبقاتی برسمیت بشناسیم؟ نوعی است که نمی توان با میانگین گرفتن از آنها و تبدیل کردنشان به یک پلانتفرم واحد واقعیت وجودیشان را نفی کرد. بدیهی است که پذیرش این شیوه، رویکرد بالکل متفاوتی را در برابر امر قرار می دهد: در این صورت اولاً هر کدام از جنبش های اجتماعی و طبقاتی با مطالبات خود در صحنه حاضر میشوند و ثانیاً از منظر سوابق و منافع و مطالبات اخص در برابر منافع عمده و مشترک - استبداد مذهبی - به همکاری و همراهی با یکدیگر می پردازند. در چنین صورتی دیگر آرایش علیه آماج مشترک در حال حاضر موجب انجماد سایر مطالبات و منافع متفاوت نمی گردد و هر کس و هر طیف و گرایشی می داند تا کجا در کنار آن دیگری قرار دارد. هرگز نباید فراموش کنیم که تنوع و تکثیر و داشتن هویت های اجتماعی متفاوت حتی در درک از استبداد و یا نحوه برخورد با آن وجود دارند که در نظر گرفتن آن برای اجتناب از باز تولید استبداد جدید دارای اهمیت است. در هر حال پذیرش واقعیت یک جنبش پلورالیستی و متکثر و فعال بودن این مطالبات در کنار همکاری حول اشتراکات مستلزم نوع دیگری از برخورد است: این فصل مشترک ها هستند که قائم به مطالبات متنوع و برخاسته متضاد شرکت کنندگان در یک جنبش توده ای هستند و نه بر عکس. در هر حال نهادن هرم بر قاعده اصلی خود آن گونه تلاشی است که هر مدافع واقعی دموکراسی و نگران از تولید مجدد یک جنبش همه با هم بایستی قاعدتاً آن را در مدنظر داشته باشد. می توان تناقض شیوه برخورد اعلامیه را با منطق حرکت های شبکه ای - جنبشی از منظر دیگری هم مشاهده کرد: اعلامیه درجانی ظاهراً خصلت خود فرمان و خود رهایی جنبش را مورد تصدیق قرار می دهد. از اینرو بلافاصله این سؤال را در برابر خود قرار میدهد: خب! این جنبش اگر واقعاً خود فرمان باشد و نخواهد تبدیل به سبیری یال و دم اشکن شود، و اگر خدای ناکرده بخواهد شعارها و مطالباتی فراتر از آن چه که این بیانیه ویا آنچه که متولیان سبزی جنبش مطرح می کنند مطرح کند، با آن چه باید کرد؟ مثلاً اگر بگوئید مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خاکنه ای ویا آنگونه که اخیراً مطرح کرده است بگوئید استقلال، آزادی و جمهوری ایرانی، یعنی شروع کند به اندیشیدن در مورد بدیل نظام حاکم ویا بخواهد بر یکی از مختصات نظام جایگزین، مثلاً سکولاریزم تأکید ورزد، در آن صورت باز هم به بهانه حفظ گستره جنبش و تداوم همراهی اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی باید جلوی آن ایستاد؟ و اگر بفرض چنین کنیم، دیگر چه چیزی از خود فرمانی جنبش باقی خواهد ماند؟ ویا آنکه در کنشی از نوع دیگر باید از روند تعمیق خود رهایی و رادیکالیزه شدن جنبش توده ای دفاع کرد و آن را تقویت نمود؟ کدامیک؟ واقعیت آن است که این گونه تناقضات و سؤالات قبل از هر چیز در نگاه از بیرون به جنبش ریشه دارد. و حال آنکه اگر نگاهمان از درون و به مثابه بخشی از جنبش هم اکنون موجود باشد، آنگاه طرح سؤالات مذکور دیگر بلا موضوع خواهند شد. چرا که در چنین صورتی جنبش را به مثابه یک فرایند در حال شدن در نظر خواهیم گرفت و معلوم خواهد شد که

با او و مسلط بر او تبدیل می کند. چگونگی انتقال و جابه جاشدن قدرت از صاحبان واقعی آن و از شرورها و مجامع توده ای، به نهادها و احزاب رهبری و پارلمان و به دیکتاتورها و... همواره بزرگترین نقطه آسیب پذیری و پاشنه آشیل جنبش های توده ای را تشکیل می داده است. نگاه به جنبش به مثابه پدیده ای که دارای پتانسیل و ظرفیت خودرهای و خودحکومتی است با نگاهی که آن را فی نفسه فاقد شعور و نیازمند هدایت گران می بیند دنگاه از اساس متفاوت است. و متأسفانه در تجربیات تاکنونی ما شاهد اشتراک نظریین نیروهای ارتجاعی با نیروهای رزمنده و مترقی در این حوزه بوده ایم. تفاوت و دعواها بیشتر حول رقابت در عرصه رهبری و پلاتفرم بوده است تا رجوع به مردم زحمتکش هم چون موجوداتی دارای ظرفیت خود رهان. نگاهی که در هر حال حاصلش نه کمک به تکوین یک جنبش خودرهان بلکه دامن زدن به جنبشی اخته شده، رام و تحت کنترل است. اکنون تجربه بدیع دوماهه و تحت شرایط سرکوب، کارآئی نسبی و خلاقیت این نوع آرایش جنبشی را ولو آنکه هنوز در گام های اولیه خود و مرحله جوانه زدن قرارداد و مواجه با هزاران مخاطره، در شرایطی که همه تشکل های از نوع عمودی و مدعیان آوازه گر رهائی، سترونی خود را به نمایش گذاشته اند نشان داده است. جنبشی از طراز جنبش های نوین که در طی دهه های اخیر در میاس جهانی به تدریج حضور بالندگی خود را به نمایش گذاشته است و بیگانه با نگاه سنتی نسبت به سازمان یابی و اصول مقدس حاکم بر آن است. اصول جاودانی که با گزاره هائی هم چون تبعیت پائین از بالا و کلیشه های مشابه تقدیس و ستایش می شوند. در آزمون هم اکنون جاری این نوع سازمان یابی به چنان واقعیت انکار نشدنی تبدیل شده است که حتی کسانی مثل میرحسین موسوی، عضو مغضوبی از طبقه حاکم سیاسی، نیز نمی تواند آن را نادیده بگیرد. بیاد داریم که او و حامیانش ابتدا از اندیشه ایجاد حزب و جبهه برای سازمان دهی نفوذ و پایگاه اجتماعی خود شروع کردند اما واقعیت های سخت زمینی آنان را وادار ساخت که سرانجام از سازمان یابی شبکه ای و جنبشی سخن به میان آورند. با این وجود نگاه باین نوع سازمان یابی نگاهی سخت ابراز گراییانه است و برای بکارگیری آن در خدمت اهداف خود. چرا که هدف، کنترل بر نبض تپنده جنبش، این اخگر سوزان و "خطرناک" نهفته در تار و پود جنبش است؛ می مهمیز کشیدن آن نیروی سرکشی که اگر به حال خود رها شود، می تواند گام به گام شالوده فراری از مقدسات و خط قرمزها را در جهت خودرهای و خودحکومتی فراهم سازد. غرض عمده از تدوین منشور و سازمان یابی آن است که محدوده میدان بازی جنبش را با کشیدن خط قرمزها و سیم های خاردار مشخص نمایند؛ وفاداری به قانون اساسی نظام موجود و بهره برداری از ظرفیت های مغفول آن و پلاتفرمی بهمراه یک مرکز رهبری فشرده مرکب از چند اصلاح طلب نامور و متنفذ (بخوانید رهبران فرهنگد و کاریزما)، در کنار تعبیه انواع تسمه نقاله های نفیث آفرین بین بدنه و سر و یا نمادی که تضمین کننده یک رنگی "جنبش" خواهد بود.

نمی توان از جنبش شبکه ای و موازی صحبت کرد و در عین حال از بالا و بر فراز آن محدوده زمین بازی آن را تعیین کرد. بدیهی است که در این حالت دیگر سخن گفتن از جنبش خودجوش و خودفرمان تعارفی بیش نخواهد بود و فراتر از آن نوعی کمندافکنی خواهد بود برای مهار جنبش آن سوی دیگر سکه چنین و بیکردی را می توان درواکنش خشم آلود نسبت به عبور جنبش از برخی خطوط قرمزهای مورد نظر منتولیان جنبش سبز مشاهده کرد:

ممانعت از رادیکالیزه شدن شعارها و کشیدن خط قرمزهای عبور ممنوع از جمله این تلاش ها است. یک نمونه گویا را می توان در برخورد با شعاری که مردم این روزها با استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی ابراز داشته اند، مشاهده کرد. این شعار به نوبه خود دو نکته را نشان می دهد: این که اولاً مردم دارند به بدیل این نظام می اندیشند و همین مسأله به خوبی فرایند رادیکالیزه شدن مطالبات جنبش و عبور از نظام موجود را به نمایش می گذارد و ثانیاً پیشاپیش مشخصه غیرمذهبی بودن آن را فریاد می زند. در اینجا کاری به چند و چون این شعار و اینکه جمهوری ایرانی قرار است چه نوع جمهوری باشد، ندارم. ولی نکته مهم آن است که این شعار با توجه به عبور از محدوده های تنگ کسانی چون میرحسین موسوی و سایر متولیان جنبش سبز، بلافاصله با واکنش مقابله جویانه وی و حامیانش مواجه شد. این سخن موسوی که جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش، و قابل قیاس با سخنان تاریک اندیشانه و ارتجاعی خمینی، در همین رابطه ابراز شدند!

بی شک در نزد بسیاری از این سردمداران، هیچ چیز خطرناک تر از یک جنبش خود فرمان و خودیسنده و از جمله خود سازمان یاب نیست. و به همین دلیل اکنون تمامی تلاش خود را برای کنترل آن، رام و سربریز کردن و تدوین منشور و پوشی برای زین و پیراق کردن آن بکار گرفته اند. و البته فهم چنین تلاش هائی بدون در نظر گرفتن نگرانی

از دینامیسم فرارونده جنبش دشوار خواهد بود. جنبشی که تجربه امروزان با دیرویش متفاوت است. بی شک شعارهاک مشخص و سیخ کننده وجود دارند و باید هم وجود داشته باشند. اما این به معنای نفی مطالبات راهبردی کلان تر که از قضا برای پیشروی بدان سواست. پراکندن صفوف دشمن و عبور از آن مستلزم ترکیب این دو است. شعارهائی که در عین در نظر گرفتن توازن واقعی قوا اما خواست ها و مطالبات خود را منجمد و مقید به آن نمی کند. این توازن را نه در ایستگاه در حال دگرگون شدن از قبل مداخله خود می بیند و به موازات آن انتظارات و توقعات خود را مداوما ارتقاء میدهد. با چنین پویه ای است که می توان مدعی شد هنوز عرصه های مهمی برای پیشروی در پرتو تجربه ها و آزمون های جنبش وجود دارند و هر پلاتفرمی اگر چنین پوششی را نادیده بگیرد، تبدیل به بندک برای آن میشود.

جنبش با کدام گفتمان ؟

یک بار دیگر این سؤال را در برابر خود قرار دهیم که از کدام جنبش و با کدام گفتمان صحبت می کنیم؟ اگر بپرستیم از جنبشی خودفرمان و خودجوش سخن به میان می آوریم، قاعدتاً در انطباق با گهران باید از گفتمانی دارای خصلت فرارونده و بدور از انکاره های پیشینی و ایستا و باز موضوع تعیین تکلیف با آن سخن بگوئیم. مشکل عمده اطلاعاتیه هیئت اجرائی هم این است که روشن نیست از منظر کدام گفتمان به رویدادهای جاری می نگرد و نقش خود را در دفاع و دامن زدن به کدامیک از گفتمان های موجود در متن جنبش می بیند. نگاهی به صحنه مبارزه نشان دهنده آنست که هم اکنون در میان صفوف جنبش و در برابر جریان استبدادی-مذهبی حاکم، صرف نظر از شدت وزن هر کدام، شاهد کشاکش سه گفتمان هستیم: مبارزه در چهارچوب قانون اساسی موجود و اصلاح نظام بر پایه آن (گفتمانی که دارای خویشاوندی نزدیک با نظام حاکم است و از انحصار و قبضه کامل قدرت توسط باندی از آن در رنج و تب)، گفتمان لیبرالی باهدف تبدیل ساختار سیاسی ولایت مطلقه به یک نظام کم و بیش متعارف بورژوائی و بالأخره گفتمان آزادی و برابری اجتماعی (سوسیالیسم). البته غرض گفتمان های اصلی است و نه خرده گفتمان هائی که بهرحال به وفور وجود دارند، ولی در تحلیل نهائی وابسته به هر یک از سه گفتمان فوق اند.

خلاصه کنیم:

سازمان یابی فرومی هم شکل است و هم محتوا. و بر همین اساسی آن گونه شکلی است که ریشه در متن تجربه پراتیک زنده توده ها و دینامیزم مطالبات و شعارهای فرارونده آنان دارد و هم چون درختی تناور از آن تغذیه می کند. از همین رو می توان از فروم اجتماعی با گفتمانی دینامیک و پیش رونده سخن گفت. و به همین دلیل با شیوه های سنتی سازمان یابی هر می و حرکت بر مبنای پلاتفرمی واحد و تحت کنترل مرکزی واحد و هدایت کننده تفاوت کیفی دارد. به همین دلیل طرح پلاتفرم واحد با طبیعت جنبش های جدید و خودفرمان همانقدر بیگانه است که برای جنبش های تک صدائی چندگونگی و تعدد پلاتفرم ها. آنها بر متن چنین تنوعی و در اشتراکاتشان باهم هماهنگی و البته در جریان آن تا آنجا که به تنوعات درون طبقاتی مربوط می شود به مفهوم وحدت در کثرت معناگ بیشتری می بخشد. در برابر تضادهای بین طبقاتی نیز در برابر استثمارکنندگان و سلطه طلبان، به مثابه یک طبقه متکثر و فرارونده و در حال شدن به خود معنا و موجودیت می دهند.

همانطور که از نکات فوق پیداست همسوئی و ائتلاف عملی در میدان مبارزه - تا مادامی که این مطالبات مشترک وجود دارند یک چیز است و ارائه یک پلاتفرم واحد برای همه گرایشات چیز دیگری. اولی توافقاتی موقتی و تابع توازن و روندهای واقعی و عینی مبارزه طبقاتی و ظرفیت های در حال تحول آن است و لاجرم راه را در هر لحظه برای فرارفتن از شرایط کنونی در انطباق با ظرفیت های در شرف پیدا بازنگه میدارد و حال آنکه دومی ظرفیت آریزش تعیین شده و مفروضی را بر جنبش دیکته می کند و خواسته و ناخواسته در خدمت تأمین فرادستی یک صد-انهم صدائی که در انطباق بیشتر با شرایط حاکم است، خواهد بود. بنابراین گفتمان فروم اجتماعی و مبتنی بر شبکه های موازی اجتماعی، بیش از آنکه پلاتفرم های آریزش تعیین شده و ستادهاک برپادارنده آن تعریف شود، با ظرفیت ها و مطالبات در حال انکشاف و در حال شدن تعریف می شود. باین ترتیب تنوع پلاتفرم ها وجود دارند و خواهند داشت و بدیهی است با آزادی کامل برای تبلیغ و ترویج، و به موازات آن اتحاد عمل و همراهی حول اشتراکات و در برابر استبداد مطلقه حاکم، دیالوگ و دست یابی به تفاهم و بیشترین اجماع ممکن از مهمترین مکانیزم های این نوع سازمان یابی است.

خواست انقلاب

تردیدی نیست که این خود واکنشی بود علیه تاریخ استالینیسمی که مارکسیسم را بدنام کرد و آرمان انقلابی را با خطرات اخیری که چائوشسکوها، برزنفها و انورخوجهها به جا گذاشتند، بی اعتبار ساخت. هر یک از آنها مضحک‌های عجیب و غریبی از ایده‌های سوسیالیستی را جهت مشروعیت بخشیدن به استبداد خود به کار گرفتند.

با این همه، به نظر می‌رسید، این جنبش جدید ضد سرمایه‌داری با توضیح خود به عنوان [جنبش] انقلابی و دشمن نظام جهانی سرمایه‌داری استعمار و ستم، برخورد بی‌الد. امروزه این جنبش بسط پیدا کرده، تعمیق یافته و در دستگاه واژگانی رد و نقد [ی که دارد]، مفهومی از امپریالیسم را کشف کرده است که طی مقاومت گسترش‌یابنده [مردم جهان] علیه حمله نظامی آمریکا شکل گرفت.

فریاد، با استفاده از اصطلاح هالووی، گُرکننده شده است.

با عمل فریاد، بحث درون این جنبش از رد و نقد فراتر رفت و به مسائل مربوط به انقلاب و بنیان‌گذاری جامعه‌ی جدید پرداخت. این دنیا که "مکان بهتر"، "مکان ممکن" است و پی در پی در فوروم-های جهانی و اروپائی اعلام می‌شود، چه دنیائی است؟ و در راه ایجاد آن چه موانعی وجود دارد؟ در خلال این بحثی که درسراسر جنبش جهانی جریان دارد، موضع‌گیرهای مشخصی تکوین می‌یابد. (1)

در شماره‌های پیشین این مجله و دیگر نشریات به این نظر که دولت - ملت موجود می‌تواند از خواست‌های اصلاحی دفاع کند و در باری آن بنیان‌بند به تفصیل پرداخته شد. در اروپا این امید در کارزارهایی تجلی پیدا کرد که حول مالیات "نویین" به وجود آمد. مالیات "نویین" اقدامی محدود کننده بود که از طریق آن امکان کاهش برخی از زیاده‌های سرمایه‌داری جهانی با تخفیف مختصری در سود شرکت‌ها وجود داشت. در ماه‌های اخیر، امید به

2

اصلاحات و مذاکره‌ی مجدد پیرامون قوانین نسبی مشارکت در نظام جهانی با خوش‌بینی بیش‌تری همراه شد که هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا، با بزله‌گونی آن را "محور خوبی" نامید. ائتلاف دولت او با دولت جدید لولا در برزیل و رئیس جمهور اکوادور، لوسویو گوتیرز، را پاره‌ای مفسران تجلی فضای جدیدی برای دموکراسی و رفورم دانستند که از توانمندی کافی برخوردار بود تا بتواند هنجارهای غالب تجارت بین‌المللی را به چالش کشد. اما لولا چند ماهی پس از عروج به قدرت به خاطر تلاش جهت توجیه شرایط دشواری که نظام مالی بین‌المللی تحمل کرده بود، هم با مخالفت چپ درون حزب خود و هم با مخالفت بخش‌های بزرگی از پایگاه خود در طبقه کارگر مواجه شد. (2)

بخش‌های وسیعی از جنبش ضد سرمایه‌داری، به حق نسبت به این نظرات بدبین اند. برای یافتن نمونه‌های وعده‌ی نوسازی و رفورم، احتیاج به کنکاش زیادی در داده‌های تاریخی نیست، وعده‌هایی که یک شبه با طی چند روز به عکس خود تبدیل شدند. مثلا در بریتانیا، فرانسه و اسپانیا احزاب سوسیالیست دموکرات که وعده‌ی دگرگونی-های عمیق سر داده بودند، با بخش‌هایی از بورژوازی علیه طبقه کارگر متحد شدند و با شور و شوق اولویت‌های [برنامه‌های] سرمایه‌داری جهانی را به عهده گرفتند. دولت سرمایه‌داری نقش خود در سازمان‌دهی و حفظ سرمایه‌داری را به سرعت به نسل جدید به اثبات رساند.

از نظر کسانی که در خصوص ظرفیت دولت-ملت در تحقق رفورم توهمی ندارند و جزء مضمومت‌ترین مبارزان علیه آن به شمار می‌روند، مجموعه نظرات متفاوتی جهت کنش و راه حل ارائه شده است. پاره‌ای از اینان از خوانندگان پرشور کتاب "امپراطوری" اثر تونی نگری و مایکل هاردت اند، کتابی که بسیار موفق بود (و غالباً هم غیرقابل-فهم). آگوست نیمچ در چاپ اخیر این مجله نظرات آنها را [تونی نگری و مایکل هاردت] به طور کامل نقد می‌کند (و به نظرم به طرز کوبنده). (3) اما نقد هالووی از هاردت و نگری، به خصوص نقد او از نظر اصلی آنها درباره‌ی "انبوه خلق" جالب است، توده‌ی از ریشه-کنده شده‌ی بی‌شکلی که جایگزین پرولتاریای صنعتی شده است. (آن‌گونه که نیمچ توضیح می‌دهد). (4) ظاهراً هالووی در نقد خود به گونه‌ای با این نظر موافق است:

"شاید بدتر از همه، اصلی نبودن کنش در سیر تکوین مفهوم "انبوه خلق" است. مفهوم "طبقه‌ی کارگر" علی‌رغم همه‌ی اشکالاتش، با وجود همه‌ی نقص‌هایی که پیرامون بت‌واره‌گی وجود دارد، دست‌کم، از این ارزش و اهمیت برخوردار است که ما را به مرکز

فعالیت هدف‌دار بشری، به کنش اجتماعی، رهنمون می‌شود. در مفهوم "انبوه" این امر به طور کامل از بین رفته است. اگر کنش در مرکز اندیشه‌ی ما قرار نداشته باشد، آنچه باقی می‌ماند مخالفت است نه امید." (5)

با این همه، هالووی در رد نظرات هاردت و نگری برخی از تناقضات تفکر خود را نیز به نمایش می‌گذارد و مشکلات زبانی‌ای را نشان می‌دهد که گاه همان نظرات را مبهم می‌سازند.

هالووی زبان ویژه و غیرمتعارفی را برای بیان نظرات خود به کار می‌گیرد. چند نمونه را در این‌جا می‌آورم:

3

"تلور آنچه-انجام شده، در یک شبی، جریان کنش را به یک میلیون جزء تجزیه می‌کند. شبی‌وارگی برتری کنش (و به مین ترتیب برتری بشریت) را انکار می‌کند." (6)

یا:
"هویت زندگی را قابل تحمل می‌کند. هویت درد را از بین می‌برد. هویت احساس را تسکین می‌دهد...هویت آن تجزیه شدنی است که ما را قادر می‌سازد اخلاقیات خصوصی را به صورت حائلی بنا کنیم که نگذارد درد این جهان را حس کنیم. "فریاد" بازشناسی و رو-رونی با درد اجتماعی ست." (7)

پس پشت این زبان، نوعی انگیزه‌ی دموکراتیک و نوعی شعر وجود دارد که از نوشته‌های بسیار غنائی و استعاره‌ی فرمانده، مارکوس، رهبر زبانیست‌ها، به عاریت گرفته شده است. (8) در عین حال، دریا ن او [هالووی] نقدی بنیادی بر تفسیر علمی وجود دارد و بر شخص-بنیادی (سویزکتیو) به مثابه‌ی خطی انقلاب متمرکز شده است.

"از خشمم است که فکر زاده می‌شود، نه از چگونگی استدلال..." (9) این خشمم به "فریاد" تبدیل می‌شود. این خشمم را هالووی با نفی تعین می‌بخشد، یعنی مخالفتی برآمده از غریزه یا از این‌که امکانات دیگری را در خود احساس می‌کنیم. او می‌گوید: "این فقط گروه‌های مردم نیستند که تحت ستم اند، بلکه جنبه‌های ویژه‌ای از شخصیت ما نیز تحت ستم است."

"فریاد از بخش‌های نفس-سرکوب شده‌ی ما بر می‌خیزد و مشخص‌کننده‌ی دیگر ظرفیت‌هایی است که در وجود همه‌ی ماست. و زندگی‌ای که تصور می‌کنیم دیگر توانایی‌های ما می‌توانند در آن تجلی پیدا کنند، با واژه‌ی "کرامت" (اصطلاحی که او از مارکوس به عاریت گرفته) تعریف می‌شود، یعنی بازکشف بشریت کامل ما." آن‌جا که نگری و هاردت معتقدند که دیگر فضاهای "آزاد" از طریق کناره‌گیری جسمی و اجتماعی از روابط اجتماعی تولید، تحقق‌پذیر است، هالووی به درک مارکسیستی از تولید سرمایه‌داری به منظور دستیابی به این ایده وفادار باقی می‌ماند.

در واقع این زبان جدید برداشت‌هایی را در پرده ابهام قرار می‌دهد که در آثار مارکس می‌توان یافت و به همان میزان زبان آن نیز شاعرانه است. بت‌وارگی کالا که هالووی بخش زیادی از استدلالش را بر آن پایه گذاشته است، اصطلاحی بود که مارکس به کمک آن به جهان اشیاء پرداخت، اشیایی که محصول کار انسان است و معرف جهان اشیایی است که خارج از و در واقع با تولیدکننده‌ی [کالا] بیگانه است. بدین ترتیب، کاربردی که هالووی از اصطلاح "هویت" دارد، روشی را توضیح می‌دهد که به موقعیت ثابت ما در پیوند با دنیای اشیاء-قدرت بر- [آن گونه که او شرح می‌دهد] مربوط می‌شود، دنیایی که تابع "قدرت بر" [قدرت مسلط] است. بدین ترتیب "نقد" از نظر او حمله به "هویت" معنی می‌دهد. (10)

نتیجه این‌که نقد هالووی عمدتاً نوعی کاریکاتور از مارکس و مارکسیسم است. هالووی رابطه با جهان اشیاء را نوعی اسارت (زندانی) تبیین می‌کند که فقط نخبان خود گماشته می‌توانند خود را از آن مستثنا کنند. بدین ترتیب است که آن کاریکاتور از اندیشه‌ی دیالکتیک به نقد حزب به عنوان جایگزین طبقه منتهی می‌شود. می‌توان مثال‌های فراوانی را از این تحریف در سنت انقلابی به دست داد: تاریخ استالینیسم و تا حدی تروتسکیسم از این قبیل نمونه‌ها فراوان

4

دارد. همه‌ی این نمونه‌ها، طبقه‌ی کارگر را از فرآیند انقلابی به حاشیه روانه می‌کنند. اما در سنتی که ما بدان تعلق داریم انقلاب چیزی جز خودرهنایی طبقه کارگر معنی نمی‌دهد.

در مجموعه استعاره‌های نا دقیق و مبهم هالووی به سادگی هم می‌توان دچار اشتباه شد. مخصوصاً که او مکرراً به اساسی بودن آن ایده [طبقه‌ی کارگر] اشاره می‌کند. در عین حال، هم زمان هم از این ایده با استدلالی پیچیده و ناکارا فاصله می‌گیرد. استدلال او این است که طبقه حاصل مناسبات تولید سرمایه‌داری است: ما طبقه کارگر ایم به این دلیل که کار ما بیگانه شده است. روشن است که پرولتاریا به مثابه‌ی یک طبقه محو خواهد شد و زمانی‌که تولید بیگانه شده از بین برود، به طبقه‌ای همگانی تبدیل خواهد شد. این جان

خواست انقلاب

آنها را له می‌کند. متحدان و حامیان آنها در آنسوی حلقه‌ی محاصره فرار دارند و در حال بازتولید قدرت سرمایه‌اند. زاپاتیست‌ها در جنبش ضد سرمایه‌داری رویای آزادی و زبان رهائی را خلق کردند. با این وجود، قدرت تحقق این پروژه‌ها، انقلاب و فتح دولت هنوز در جای دیگری قرار دارد.

زیرنویس‌ها :

- 1- نگاه کنید به مقاله الکس. کالینیکوس تحت عنوان: "وضعیت نارضانی" در مجله "سوسیالیست ریویو" مارس 2003 صص 11-13.
- 2- نگاه کنید به مقاله ام. گونزالس تحت عنوان: "بزرگ در چشم طوفان" در مجله "سوسیالیسم بین‌المللی" شماره 98 (بهار 2003) صص 57-76.
- 3- "مبارزه طبقاتی تحت امپراطوری": در دفاع از مارکس و انگلس در مجله "سوسیالیسم بین‌المللی" اثر: ای. نیمچ.
- 4- همان‌جا ص 49.
- 5- مقاله هالووی تحت عنوان: "زمان شورش: تاملی بر [کتاب] امپراطوری" اکتبر 2002.
- 6
- 6- "تغییر جهان بدون کسب قدرت" اثر جان هالووی (لندن سال 2002) ص 33.
- 7- همان‌جا ص 103.
- 8- نگاه کنید به جان هالووی و ای. پلانز تحت عنوان: "زاپاتیست‌ها" (لندن 1998) و به خصوص به مقدمه‌ی ویراستار تحت عنوان: "اختراع مجدد انقلابات".
- 9- "تغییر جهان بدون کسب قدرت" اثر جان هالووی ص 1.
- 10- همان اثر، ص 106.
- 11- "نظرات انقلابی کارل مارکس" اثر ای. کالینیکوس (لندن 1987) ص 75.
- 12- "تغییر جهان بدون کسب قدرت" اثر جان هالووی، ص 89.
- 13- "تئوری انقلاب کارل مارکس" اثر هال دریبر جلد 4 (نیویورک، 1990) صص 174-175.

هالووی نیست که تصویر انسان‌هایی که به از خود بیگانگی فائق آمدند را اختراع کرده است.

اما "نفی" آن خود بیگانه شده، نه عمل اراده است نه فقط عمل آگاهی، بلکه دگرگونی آگاهانه‌ی شرایط مادی تولید است. هالووی فاقد درک دیالکتیکی است، یعنی [توضیحی] در چگونگی درگیر شدن ما در تولید به دست نمی‌دهد، در آن شرایطی که با تضاد رو- در- رو قرار می‌گیریم که راه فراری از آن در کار نیست. به ما به عنوان فرد برخورد می‌شود، اما ما ضرورتاً [انسان] اجتماعی هستیم. ما شکل دهنده‌ی دنیایی هستیم که مکرراً گفته می‌شود نیروهای دیگری آن را شکل داده‌اند. ما در از خود بیگانگی مشترک‌مان یا کار جمعی‌مان که بی‌وقفه با اختلافات‌مان همراه است، برابر ایم و افرادی هستیم که تفاوت‌های‌مان را بدون چون و چرا قبول داریم. مارکس و مارکسیسم نه تنها مناسبات تولید را به مقولات صرف اقتصادی فرو نمی‌کاهند بلکه ضد آن را تایید می‌کنند: این‌که "مقولات اقتصادی تنها تجریدهای روابط اجتماعی تولید اند." (11)

هالووی در بحث پیچیده‌اش پیرامون "هویت" استدلال می‌کند که مفهوم طبقه کارگر (که قبلاً مشاهده کردیم زمانی آن را دارای معنی و مفهوم می‌داند که با "انوسه خلق" هاردت و نگری در تقابل قرار دهد) بت‌واره شده است و این‌که هویت طبقاتی ما را احاطه می‌کند و به نوعی اسیر و وابسته به سرمایه‌داری می‌سازد، همان سرمایه-داری که ما آن را رد می‌کنیم؛ زیرا ما خود را جز کارگر چیز دیگری نمی‌توانیم تصور کنیم. باز هم [در این‌جا] با مساله رد اراده‌گرایانه‌ی دهه‌ها بحث مارکسیستی رو- به- رو هستیم، بحثی که طبقه کارگر را هم سوژه و هم ابژه انقلاب می‌داند.

این [موضوع‌گیری] هالووی را در دام‌چاله‌ای می‌اندازد که در آن نفی به عملی‌ارادی تبدیل می‌شود، به بازتعریف روان‌شناختی تا دگرگونی ماتریالیستی. ما فقط می‌توانیم در آن "کنش هدفمند" به لحاظ اجتماعی درگیر شویم، کنشی که تجلی عالی آن انقلاب است. جهانی بدون مالکیت خصوصی بر ابزار تولید عبارت‌ست از تصور طبقه-ای بدون دارائی، اما دست‌یابی به چنین جهانی صرفاً عمل‌ناپذیر نیست بلکه نتیجه نهائی مبارزه‌ی طبقاتی است. چگونه می‌توان به آزادی دست یافت بدون بیرون کشیدن قدرت از چنگ کسانی که بندگی و اسارت را تحمیل می‌کنند و قدرت غالب اند؟

هالووی آن‌جا که [کتاب] "امپراطوری" این ایده را ارائه می‌دهد که فضاهای بدیل را می‌توان به وجود آورد- خواه ملت‌ها باشند خواه جماعت‌ها- از آن شدیداً انتقاد می‌کند. اما بدیل او در برابر "قدرت غا لب"، یا فضای غیر بت‌واره شده [ای که ارائه می‌دهد]، فضائی

استعاری است. تصور می‌کنم این مکانی که "همواره در حال شدن" است و جانی خارج از تاریخ قرار دارد، به این مقصود [از طرف هالووی] طرح‌ریزی شده است که به این پرسش سخت پاسخ ندهد که با طبقه‌ی سرمایه‌دار و دستگاه سلطه و کنترلش چه باید کرد. هالووی می‌گوید: "بت‌وارگی در تضاد با جنبش مخالف ضدبت‌واره‌پرستی است، یعنی مبارزه برای وحدت مجدد سوژه و ابژه و ترکیب مجدد کنش و کار انجام شده." (12)

با این وجود، مبارزه برای آزادی در درجه نخست، جنگی واقعی است به منظور بیرون کشیدن ابزار تولید از چنگ طبقه کنترل‌کننده‌ی [آن]. درست است که کار تحت شرایط تولید سرمایه‌داری بیگانه می‌شود، اما این هم درست است که ناتوانی خود توانائی است. بدون کار [چیزی] تولید نمی‌شود. این تضاد است که آگاهی طبقاتی از آن تکوین پیدا می‌کند و قدرت کارگران بر آن استوار است.

هال دریبر دو تصویر از آزادی را در مقابل هم قرار می‌دهد. اولین [تصویر] از آن انارشویست‌هاست و بر این باور است که "تحمیل کامل و بی قید و شرط اقتدار بر خودمختاری فرد آزاد غیرممکن است". تصویر دوم از آزادی که از آن مارکس است به "رابطه‌ی فرد با عضویتش در نوع بشر بستگی دارد که در جامعه به لحاظ تاریخی سازماندهی شده است..... این نظر اصطلاح مختصری است که آزادی دموکراتیک در جامعه معنی می‌دهد." (13)

این مقاله را با اشاره به زاپاتیست‌ها شروع کردم. در این معنا که واقعیت مادی وضعیت‌شان، بیان واقعی محدودیت‌های شرایط آن-هاست، موقعیتی که هالووی آن‌را با [موقعیت] خودمختار توضیح داده است. اقتدار نمادین چیاپاس‌ها بی حد و مرز است، نیروی محرکه‌ی زندگی داخلی این جماعات شریف‌ترین آرمان‌های جمعی و همکاری راستین است و زبان زندگی آن‌ها بر تکت و تخیل عمومی گذاشته شده است. با این همه، شرایط زندگی آن‌ها را در نظر بگیرید، وضعیتی که سرمایه جهانی با پی‌رحمی آن را در محاصره دارد، حتی مواد [مورد نیاز] زندگی (آب، برق و دارو) پی در پی از آن‌ها دریغ می‌شود و ماشین [سرکوب] دولتی به شیوه‌ی ناجوان‌مردانه‌ای

= با ما ارتباط بگیرید =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیوبرابری

www.radiobarabari.net

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.net

تلویزیون برابری

www.radiobarabari.net/tvbarabari.htm

تلفن 49 - 40 - 66851310